

درباره قرائت نبوی از جهان

گفت و گو با تقی رحمانی

بخش دوم

بخش دوم گفت و گو درباره قرائت نبوی از جهان، پرداختن به ابعاد دیگر نگاهها و کاوشهای روشنفکران مسلمان به قرآن است که به تعارض و عدم تناسب نگاه هرمنوتیکی در تبیین متن میپردازد و در عین حال نگاهی به تاویل و نقدهای به کار گرفته شده در متن دارد که این متنها عیناً همان متدهای علمی- فلسفی معمول نیستند. رحمانی در این گفت و گوها تلاش کرده تا برخی از کاستیهای روشی روشنفکران مسلمان و تلاشهای ناتمام آنها را با نقد و بررسی نگاه هرمنوتیکی توضیح دهد. در عین حال وی تلاش میکند تا ادعای خود در مورد کارایی تاویل در فهم عقلانی قرآن را به عنوان جایگزین نگاه هرمنوتیکی مطرح سازد. در بخش سوم این گفت و گو در عین نقد برخی از دیدگاههای قرائت نبوی از جهان، به متدها و روشهای قرآن در تبیین پدیدهها پرداخته خواهد شد. همچنین ضرورت نگاه تاویلی نیز بحث خواهد شد. با هم این گفت و گو را میخوانیم.

خواهید داد.
این نه تنها مشکل آقای مجتهد شبستری، بلکه مشکل کل پروژه‌ای است که به نام مسلمانان روشنفکر رقم خورده و آنها هنوز نتوانسته‌اند میان ادعای روش و نتیجه، نسبتی برقرار کنند. ادعایی که اقبال لاهوری می‌کند این است که انسان، هستی و جامعه نیاز به تفسیر معنوی دارد، اما با روش الهام گرفته از هگل و برگسون و... به نتیجه‌ای عینی نمی‌رسد. این عدم انسجام میان ادعای روش و نتیجه، در دیدگاههای مهندس بازرگان و به نوعی در دکتر شریعتی وجود دارد. این مسئله در بحث آقای مجتهد شبستری هم به چشم می‌خورد. در حقیقت ایشان با قرائت موحدانه از جهان - که کاملاً هم درست است و خداوند بالاتر از کتاب و وحی قرار می‌گیرد - معتقد است که انسان به نوعی با برانگیخته شدن ایمانی خود، این صلاحیت را دارد که با کانون قدسی جهان تماس بگیرد و انسان در عین حال با خودسازی نخیه‌گونه خود می‌تواند با سیر و سلوک، در کی از خدا و خداشناسی داشته باشد که البته این درک مفهوم خداوند، مطلق نیست، اما روش او هرمنوتیکی است و می‌خواهد با متدولوژی‌ای که از بیرون آورده (مانند دیالکتیک و فلسفه ارسطو) و باب زمانه شده این ادعا را محقق کند. از آنجا که این روش محدودیت‌هایی دارد، نتیجه‌ای که گرفته می‌شود با ادعای اولیه فرق می‌کند. ادعای اولیه این است که خداوند بالاتر از متن است، اما در پایان به این نتیجه می‌رسد که قرآن فهم پیامبر از هستی است. به نظر می‌رسد ایشان چنین دیدگاهی در برابر همه ادیان توحیدی هم دارند، چون این روش متأثر از

گفت و گو توضیح دادید که بین عقلانی کردن وحی (به وسیله روش‌های مختلف) با عقلانیت وحی تفاوت وجود دارد و اشاره کرده‌اید که روش تغزل برگرفته از قرآن و با عقلانیت وحی را به شکل ابجایی توضیح



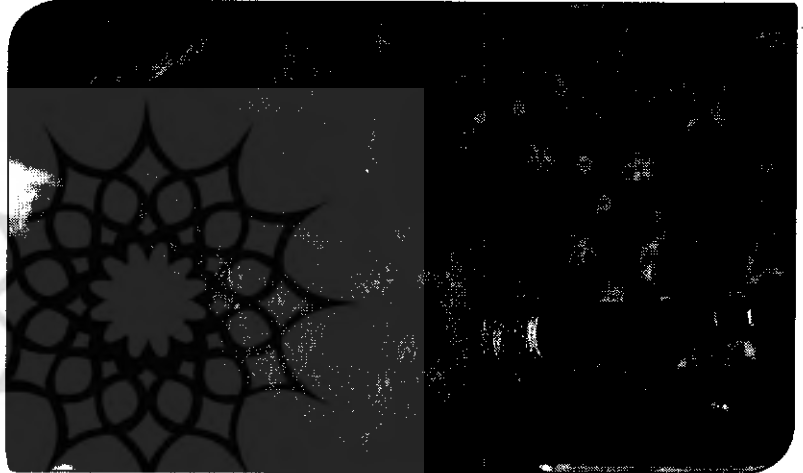
یکی از مشکلات مسلمانان روشنفکر این است که میان این ادعا، روش و نتیجه نتوانسته‌ایم نسبتی برقرار کنیم

مدرن اول گفت و گو اشاره کردید هرمنوتیک مدرن از مرگ مؤلف سخن گفته، ولی در عمل دیدیم نویسنده مقاله قرائت نبوی از جهان چه کسی می‌گوید، را هم مطرح کرده و حتی از هرمنوتیک هم عدول کرده است. روح گفته شما این بود که گروهی می‌خواهند وحی و متن قرآن را عقلانی کنند و تلاش‌های زیادی هم در این راستا داشته‌اند، برخی با کلید فهم قراردادن منطق صوری ارسطو این کار را کرده‌اند و برخی دیگر با منطق دیالکتیک، فلسفه تحلیلی و در نهایت هرمنوتیک جدید فلسفی و... شما توضیح دادید با روش عقلانی کردن وحی با دو مشکل روبه‌رو می‌شویم؛ نخست با خود متن با تناقض روبه‌رو می‌شویم و دیگر این که بسیاری از ارزش‌های متن کمرنگ، بی‌رنگ و یا از بین می‌رود. مشکل دیگری را که توضیح دادید این بود که با اتخاذ این کلید فهم جدید، نقد آشکاری به کلید فهم‌های پیشین نمی‌شود، برای نمونه کسانی که دیالکتیک را به عنوان کلید فهم و روش تغزل می‌گیرند نقدی به منطق صوری ارسطو نکرده‌اند و همچنین کسانی که هرمنوتیک جدید فلسفی را به عنوان روش فهم انتخاب می‌کنند نقدی به منطق صوری و دیالکتیک نداشته‌اند. در پایان گفت و گو هم اشاره کردید آقای مجتهد شبستری به قرائت موحدانه از جهان و تقدم توحید به وحی اشاره می‌کند، منتها آن را در روش فهم خود دخالت نداده‌اند. آیا این قرائت موحدانه از جهان، همان قرائت هرمنوتیک از جهان است و یا توحید و هرمنوتیک در یک راستا هستند، یا این که توحید واژه‌ای است که ما آن را می‌پذیریم، ولی در کارهایمان دخالت نمی‌دهیم؟ در بخش اول

هرمنوتیک مدرن بوده و انسان محور است و خواننده را اصل می گیرد. در حالی که باید توجه داشت که خواننده را در خواندن متن می توان اصل گرفت، نه در به وجود آوردن آن. در نتیجه متن وثاقت خود را از دست می دهد. با این تفسیر چه دلیلی دارد که ما آنچه را تجربه شخصی به نام محمد بن عبدالله است معیار قرار دهیم. در این راستاست که متن قرآن از وثاقت می افتد. این ادعا را عرفا به صورت لطیف تر داشتند و می گفتند به ما نیز وحی می شود، ولی جنبه تشریحی نداشته و رسالتی بر آن سوار نمی شود. به نظر می رسد از آنجایی که آقای مجتهد شبستری در نظر دارد جزمیت از بین برود، در نتیجه متن موجود قرآن را به پیامبر منتسب می کند و بنا بر این وثاقت و مرجعیت متن هم از بین می رود، چرا که قرآن محدود به تجربه

از آنجایی که آقای مجتهد شبستری در نظر دارد جزمیت از بین برود، در نتیجه متن موجود قرآن را به پیامبر منتسب می کند و بنا بر این وثاقت و مرجعیت متن هم از بین می رود، چرا که قرآن محدود به تجربه محمد بن عبدالله می شود

مجتهد شبستری



محمد بن عبدالله می شود.

«اگر ایشان می خواهند با جزمیت در پرداختن های قرآنی مبارزه کنند چه ربطی به خود متن قرآن دارد؟ البته، به متن کاری ندارد، ولی برای این که این مشکل را حل کند، می گوید این متن متعلق به پیامبر است، چون امکان ندارد خداوند اطلاعات نادرست و غلطی به بنده خود داده باشد. حال یک قدم جلوتر برویم؛ آقای مجتهد شبستری انگیزه طرح بحث هرمنوتیک را اعلام می کند و می گوید من در دو دهه گذشته با یک سری مسائل فقهی برخورد کردم که احساس می کردم این مسائل فقهی، با روح قرآن و دین تعارض دارد، پس به بحث های هرمنوتیک روی آوردم. ایشان در کتاب «هرمنوتیک، کتاب و سنت» سعی دارد نگاه فقهی به متن را مورد نقد و بررسی قرار دهد. البته این دیدگاه جدید نیست، ولی در عمل نقد نگاه فقهی پس از سال ها به مرحله کنونی اندیشگی ایشان می انجامد که کل کتاب، تجربه شخصی پیامبر می شود. مسئله مهمی در دیدگاه آقای مجتهد شبستری باقی می ماند و این که او معتقد است این کتاب باید از یک سو محور قرار گیرد و از سوی دیگر ما باید با آن

عقلانیت را به طور ایجابی و ابائی توضیح دهید؟

□ جالبیت کلید فهم ها را که نمی توان از بین برد، همواره گروهی سعی دارند با کلید فهم های بیرونی، مسائل متن را حل کنند، البته این تلاش مبارکی است، اما باید آسیب های آن را شناخت و بازجست. «این علوم زملة را می توان جزو شان نزول و شرایط فهم قرار داد، نه مبنا و اصل قرآن»

□ این کار توانایی زیادی می خواهد که ما در متدلوژی به جایی برسیم که بتوانیم اروش را به خوبی پالایش کنیم. در ایران افراد کمی چون سهروردی و ملاصدرا توانستند در ابداع اروش موفق باشند که البته با توجه به پارادایم زمانه خودشان موفق بودند. برخی از روشنفکران مذهبی و دینی هم موفقیتی به دست آوردند، ولی ما هنوز نتوانسته ایم به گونه ای از دیالکتیک تبیین کنیم که دیالکتیک، مبتنی بر دین و فرهنگ خودمان باشد، برای نمونه شریعتی با تبصره های دیالکتیک هگل را رد کرده و دیالکتیک شرفی را مطرح می کند. به نظر می رسد این تبصره ها کافی نبوده و به مثابه تلاش های ناتمامی است که نتوانسته متدلوژی منطبق یا هماهنگ با روح متن خلق کند.

«پیامبر اکرم (ص) همواره به خود عصر توجه داشته و فضای نزول و فرهنگ آن دوران همواره مورد توجه بوده است، ولی وحی همین آن معنا نبوده، بلکه با آن برخورد هم داشته است، برای نمونه برده داری، شرافت خواری، نزول خواری و مردسالاری در فضای بحث وجود داشته است، ولی پیامبر نه تابع آن شده و نه آن را یکباره فسخ کرده است؛ بلکه برخوردی تدریجی با آن داشته تا قضیه را حل کند؛ به عبارتی تعامل مثبت داشته است. به نظر شما آن متدلوژی که بتواند با خود عصر برخورد فکالی بخش کند چیست؟

□ پرسش شما بحثی محتوایی است، ولی در بحث اروش، باید گفت آنچه امروز پس از مدرنیته مطرح می شود روش های عقلی و فلسفی است، در صورتی که روش های فلسفی نشان دهنده ویژگی های مدرنیته نیست. فلسفه غرب دچار دو گرایش گوناگون است؛ نخست عقل استدلالی و دیگری عقل حیاتی. این دو عقل یا دو متدلوژی متفاوت است که از نظر من غلبه هر کدام از این متدها موجب بدفهمی انسان در شناخت می شود، یعنی غلبه هر کدام بر دیگری موجب می شود وجوه متفاوتی از انسان ناشناخته بماند. این به مفهوم آن نیست که انسان غریبی خود را نمی شناسد، بلکه مهم این است که وقتی مورد تحقیق قرار می گیرد، ریشه تحلیل حوادث به خوبی باز نمی شود. در یونان قدیم نیز جدالی میان افلاطون و ارسطو وجود داشته، متد افلاطون یا نوافلاطونیان، متد حیاتی است، ولی متد ارسطویی همان روش عقل استدلالی است. فیلسوفی فرانسوی به نام «پلنل (Plehel)» معتقد است که تمدن غرب در مایه جدال مسیحیت و یونانیت شکل گرفته، جدال هم به مفهوم غلبه یکی

غیر جزمی برخورد کنیم.

«پس ایشان وثاقت متن را قبول دارند؟

□ البته، اما نتیجه کار این نمی شود، چرا که وثاقت متن محدود به زمان پیامبر و شخص ایشان است و نه در زمان های بعدی و اشخاص دیگر. بیشتر روشنفکران مذهبی گرفتار این موضوع شدند. متدلوژی، جهان بینی و بینشی که نشأت گرفته از آن است، ادعای ایمانی است و ادعای اثبات شده را نتیجه نمی دهد. به کار گرفتن بی محابای دیالکتیک هگلی و مارکسی بر قرآن، پاسخ مناسبی ندارد. همان طور که به کار گرفتن بی محابای منطق ارسطو بر قرآن، پاسخ مناسبی نداشته است. ادعای قابل فهم کردن یا عقلانی کردن متن، عاقبت نباید به این برسد که ما متن را تابع کامل علوم زمانه کنیم. در اینجا این پرسش پیش می آید که چه باید کرد؟

مسیری که در گفت و گو طی کردید این بود که افراد مختلف در حرکت های اسلامی روشنفکری در ادوار گوناگون می گفتند ما می خواهیم وحی و متن را عقلانی کنیم؛ حال با کلید فهم خودشان. اما شما مدعی هستید که خود وحی عقلانیتی دارد، آیا می توانید این

بسر دیگری است، هر چند که من این فهم را قبول ندارم. البته مردم و فهم مردم در جوامع غربی از خود، این گونه نیست، اما درک تئوریک و روشنفکری غربی این گونه است، ولی در دنیای جدید، فیلسوفان و اندیشمندان غربی، دوران جدید را دوران غلبه یونانیت بر مسیحیت می گیرند؛ این یعنی عقل استدلالی دوباره بر عقل حیاتی غلبه یافته است. به عبارتی دکارت بر برگسون پیروز شده، هگل تلاش کرد این تضاد را حل کند، ولی در نهایت آن را به نفع عقل استدلالی حل کرد. این ویژگی اندیشه غرب است، یعنی غلبه یک عقل بر دیگری. همین ویژگی، اندیشه غربی را متحول کرده است، در حالی که در شرق این گونه نیست. در شرق معمولاً راه عقلی و استدلالی باید به وحدت و هماهنگی برسد که به نظر من اوج آن در هندوستان است. اساساً این نوع تعارض در تفکر هندی نیست، چرا که در این تفکر چنین جدایی وجود ندارد. در تفکر اسلامی و تمدن ایرانی، به خاطر نزدیکی با یونان و غرب، هر وقت که پیوند عقل حیاتی با عقل استدلالی مطرح شده با کشمکش همراه بوده است و این کشمکش در دوره جدید نیز ادامه یافته است. با وجود تلاشی که اقبال در دوران جدید در اتحاد راه عقل حیاتی و استدلالی کرد، این نهال پیوندی در جامعه ما اصلاً به ثمر نرسیده است. در دوره جدید به وسیله اقبال لاهوری، شریعتی، بازرگان، لطف الله میثمی و حبیب الله پیمان تلاش شده میان این دو راه پیوند برقرار شود. برخی هم تلاش کرده اند عقل استدلالی را به عرفان نزدیک کنند، اما بحث مهم اینجاست که آیا متدلوژی قرآن و فهم قرآن باید متدلوژی ای فلسفی باشد، یا این یکی از کلید فهم های قرآن است که امکان دارد شکل های مختلفی داشته باشد؟ از این رو ما باید وارد متن شویم. وقتی وارد متن می شویم عقلانیت خاص متن را مشاهده می کنیم.

مطلباً کمی درباره روش های ایجابی توضیحاتی دهیم

به طور اجمال راه ایجابی آن است که ما متدها و روش های قرآنی را بیابیم و سپس متوجه شویم که عقلانیت مندرج در قرآن «تجربی» است. قیاس قرآنی با قیاس ارسطویی، استقرای قرآنی با استقرای ارسطویی و در نهایت تمثیل قرآنی با تمثیل ارسطویی به طور کلی متفاوت است که بحث مستقلی می طلبد. تأویل هم راه حل بسیاری از مشکلات است که این هم بحث مستقلی می طلبد.

«بابت روشن کنید که منظورتان از تجربی چیست؟ آیا همان دستاورد رئالیسم و علم است؟»

قرآن کتاب تجربه است، مثلاً وقتی در قرآن می گوید ببینید مسا چگونه شتر را خلق کردیم، می خواهد شما را به چگونگی خلق خداوند ارجاع دهد، قدرت خدا را نشان می دهد و می گوید زمین را بگردانید، ببینید عاقبت کسانی که خدا را تکذیب کردند چگونه است. در اینجا به تجربه تکیه می کند.

در قرآن نگاه تاریخی هم وجود دارد که در منطق ارسطو جایی ندارد. اگر شما در منطق ارسطو یک رشته اصول را رعایت کنید پاسخ می گیرید و گرنه پاسخی نخواهد گرفت، ولی در قرآن این گونه نیست. شما در قرآن نگاه تجربی و تاریخی هم به پدیده ها دارید. در تمثیل ارسطویی هم چیزهایی هستند که محسوس نیستند، ولی در آن زمان دست کم برای بعضی جنبه عقلانی داشته است. تمثیل های قرآنی، تمثیل های ارسطویی یا تمثیل های این همانی نیست، بلکه می خواهد با آن پدیده نزدیکی برقرار کند. در قرآن، تأویل هم وجود دارد. تأویل بر گرداندن هر چیز به اصل خود و یا به بهترین شکل، ادا کردن و فهمیدن آن است. هر دو معناه یعنی به نوعی بازگشت به اصل و ریشه و مقصود و همچنین به بهترین وجه فهمیدن و ادا کردن در تأویل قرآن وجود دارد.

«این پرسش پیش می آید که اگر این دو معنا را کنار هم بگذاریم چگونه باید با متدلوژی ها برخورد کرد؟»

تساویه باید این متدلوژی ها را نفی کرده و نه عیناً بر قرآن حاکم کنیم، این اختلاف از قدیم میان روشنفکران مسلمان بوده است، مانند کشمکش که میان خان یا سید جمال الدین اسدآبادی بود. سر



دکتر شریعتی

آقای مجتهد شبستری انگیزه طرح بحث هرمنوتیک را اعلام می کند و می گوید من در دو دهه گذشته با یک سری مسائل فقهی برخورد کردم که احساس می کردم این مسائل فقهی، با روح قرآن و دین تعارض دارد، پس به بحث های هرمنوتیک روی آوردم

سید احمدخان دستاوردهای علمی و قرآن را انطباقی می دید، اما ضعف روش سید جمال الدین و پس از وی این است که همه اینها به ستر و یا متدلوژی ای که یا با روح قرآن هماهنگی بیشتری داشته باشد یا دست کم آن را توضیح دهد نینجایده است. البته این ضعف نمایانگر اشتباه بودن این تلاش ها نیست، ولی باید با این تلاش ها برخوردی تعالی بخش داشت و بارو کردن زوایا مشکلات را به سمت حل کردن برد، اما همان طور که اشاره کردید مشکلی که این روش ها دارند، این است که بدون جمع بندی و نقد روش های گذشته صورت می گیرد. تنها شریعتی بحث کوتاهی در مورد روش انطباقی و تطبیقی مطرح می کند. کسانی که هرمنوتیک را وارد ایران کردند، دیالکتیک مجاهدین یا دیالکتیک شریعتی را مورد بررسی قرار نمی دهند، پس اگر یک روز هرمنوتیک از مد بیفتد، این روش را مورد نقد قرار نمی دهند. به نظر من مجموعه این عوامل را باید در نظر گرفت و در ادامه هم تحلیل و نقد کرد تا ببینیم چقدر با روح قرآن و کتاب هماهنگی دارد.

«یعنی به نظر شما ما باید تکه تکه این کلید فهم ها را در معرض تجربه قرار دهیم و ببینیم آیا به تناقض می کشد یا نه؟ اگر به تناقض کشید به دنبال کلید فهم دیگری برویم یا این که خود قرآن عقلانیت مستقلی دارد که می تواند با این کلید فهم ها برخورد تعالی مثبت داشته باشد؟»

توجه نظر من می توان در قرآن این عقلانیت را یافت، منتها کلید فهم های قرآن را باید با تعامل با علوم زمانه به دست آورد، نه با انطباق علوم زمانه بر قرآن و به عبارتی مواج کردن قرآن بر علوم زمانه، برای نمونه دیالکتیک را به طور کامل می پذیریم و سپس آن را اصولی مسلم می گیریم و قرآن را تابع آن می کنیم، البته بدون این که ایمان خود را از دست بدهیم. این تابع کردن دو ایراد دارد؛ نخست این که اساساً متن اسیر کلید فهم می شود و بسیاری از جلوه های خود را از دست می دهد. دیگر این که حتی اگر کلید فهم ها را تغییر دهیم، فهم پیشین را خوب نقد نمی کنیم. اگر این کلید فهم ها مورد بررسی قرار گیرد، خطاها و درستی ها روشن می شود. از نگاه من می توان در قرآن، با تعامل با کلید فهم های زمانه پیش رفت، منتها باید این را فرض گرفت که هیچ کلید فهمی با توجه به از مد افتادن و کهنه شدن نمی تواند همه متن را آشکار کند. اگر این گونه باشد این تعامل همواره به نفع ما و اندیشه مسلمانان تمام می شود، ولی ما معمولاً در دوران جدید به قفل شدن رسیده ایم. زمانی قرآن و دیالکتیک در ذهن برخی قفل می کند و زمانی منطق ارسطو و قرآن قفل می کند. همین بلا بر سر منطق ارسطو هم می آید، همان طور که این بلا در زمان اسماعیلیه با تأویل به سبک آنها آمد. متن را نباید با کلید فهم قفل کنیم، چرا که دیگر جواب نمی دهد و بسیاری از شیرینی های وحی را از بین می برد.

هر خیی مدعی‌الد اگر رابطه متقابل یا تعامل عقل و وحی را دنبال کنیم، هیچ‌گاه لفل نمی‌شویم. اگر شما کلید فهم دیالکتیکی را بگیریید و با وحی تعامل کنید، این روی دیالکتیک هم اثر می‌گذارد و درک عمتری از قرآن دارید. پرسش دوم این است که شریعتی و مجاهدین که دیالکتیک را پذیرفتند، نقدی تفصیلی به منطقی ارسطو نداشتند یا حالا که آقای مجتهد شبستری هرمنوتیک را پذیرفته، نه نقد تفصیلی از منطقی را شنیده‌ایم و نه نقد تفصیلی از دیالکتیک را.

□ گادامر می‌گوید دیالکتیک هرمنوتیکی، یعنی تعامل میان افق متن و افق مؤلف، هم دیالکتیکی است و هم تعاملی. به نظر من این غنی‌سازی دیالکتیک هگل است. گادامر به‌عنوان یک فرد آلمانی، تفکر شلایر ماخرو هم دیلتا و هم هگل را غنی‌سازی می‌کند، اما در جامعه ما این گونه نیست و متد پیشین، پیش از بررسی دور انداخته می‌شود و به آن بی‌توجهی می‌شود. علت آن این است که خود ما تولیدکننده آن نبوده‌ایم، از این‌رو تحت تأثیر آن قرار نمی‌گیریم. باید آکادمی‌هایی باشد که این اندیشه را تولید کند. اگر ما تأویل خلاق را در ایران جایگزین هرمنوتیک می‌کردیم، شاید آفت‌های بحث‌های آقای مجتهد شبستری هم رخ نمی‌داد. ایشان به تأویل چه در قرآن، چه در ایران پیش از اسلام (متون زرتشتی) و چه در اندیشه متفکران مسلمان توجهی نداشته است، چرا که اگر تأویل شرق ادامه می‌یافت و غنی‌سازی می‌شد، با هرمنوتیک غربی رابطه خلاق برقرار می‌کرد. ویژگی تأویل این است که صرفاً به تفاوت‌ها توجه ندارد، بلکه به اشتراکات و تنوع برداشتها هم توجه دارد. تفاوتی که میان هرمنوتیک و تأویل هست در اندیشه ایشان لحاظ نشده است، قرآن با تأویل همراه‌تر است تا عرفان.

مبظور شما از این که می‌گویید تأویل روی نقاط اشتراک و تنوع تکیه دارد و تنها روی تفاوت‌ها اصرار ندارد، چیست؟

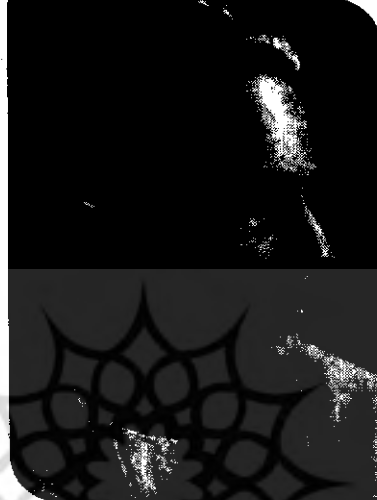
تلاش تأویل یک‌سری مباحث و اتمسفری وجود دارد، یعنی اصلی هست که می‌خواهیم آن را بفهمیم. برداشتی هم وجود دارد که می‌گوید ما می‌خواهیم به بهترین وجه آن را بفهمیم. این تلاشی بود که موجب شد میان اندیشمندان مسلمان، قرن‌ها گفت‌وگو بر سر این جریان صورت بگیرد. باید این متدلوژی را با نقد آن رد کنیم، نه این که برای نمونه ما پیکان تولید می‌کنیم، ناگهان خط تولید پیکان را ببخوابانیم و خط تولید ال ۹۰ بیاریم. ما صددرصد قطعه‌سازی و دانش فنی خواهیم داشت، اما دانش فنی خلاق نخواهد شد. مشکل ما در ۵۰ سال اخیر این است که از دانش علمی برخوردار هستیم، اما خود دانش جدیدی تولید نمی‌کنیم، به عبارتی علم زده شده‌ایم.

این همان تفاوت میان پدیدارشناسی موضوعی یا مدشدن آن است، آیا ممکن است متد ایجابی فهم قرآن را بیشتر توضیح دهید؟

لحن پیش از این مقاله‌ای در چشم‌انداز ایران (۱)

مسئله مهمی در دیدگاه آقای مجتهد شبستری باقی می‌ماند و این که او معتقد است قرآن باید از یک سو محور قرار گیرد و از سوی دیگر ما باید با آن غیر جزمی برخورد کنیم

اقبال لاهوری



نوشتیم و توضیح دادم که در چه مواردی تأویل و هرمنوتیک با هم اشتراک دارند و در چه مواردی اشتراک ندارند، برای نمونه امروز می‌گوییم هرمنوتیک را وسیله فهم متن می‌کنیم، بدون این که به تجربه گذشته در میان عرفا، متکلمان و فیلسوفان تکیه کنیم. در صورتی که همین هرمنوتیکی که در غرب وجود دارد، از شلایر ماخرو تا گادامر تغییر زیادی یافته است. هرمنوتیک امروزه با پل ریکور تغییرات بیشتری یافته است. این تغییرات موجب می‌شود وقتی هرمنوتیک را با متن مواجه می‌دهیم، سنت‌های پیشین بر خورد را هم مورد نقد و بررسی قرار دهیم، ولی وقتی به شکل ناگهانی متد یا بینشی را وارد می‌کنیم، دیگر سنت گفت‌وگویی وجود ندارد. نوگرایی سنتی بر این است که وقتی بر سنتی سوار شویم، ببینیم چه چیزی را می‌خواهیم نو کنیم. امروزه مشکلی که میان روشنفکران مسلمان وجود دارد این است که آنها سنت را ثابت گرفته‌اند و همواره فکر می‌کنند که نسبت به سنت، نوگرایی می‌کنند در صورتی که خود سنت یکپارچه نبوده است. همه فکر می‌کنند در تفکر سنتی رابطه خدا با پیامبر رابطه بلندگو و میکروفن است، در صورتی که این گونه نیست. در تفکر سنتی هم، همه معتقد بودند که پیامبر بلندگوست. ما با ساده کردن سنت، سعی داریم توضیح ندهیم خودمان روی چه سنتی سوار هستیم، درحالی که راز خلق یک اندیشه جدید، سوار شدن بر سنت فکری گذشته است، برای

نمونه دکتر شریعتی سنت فکری دست و پا شکسته‌ای فراهم آورد، اگر کسی می‌خواهد او را نقد مثبت کند، باید اول سنت شریعتی را نقد و بررسی می‌نماید، تا به چیز جدیدتری برسد. این که صرفاً بگوید هر چه شریعتی گفت اشتباه بوده است، سنت فکری ساخته نمی‌شود. وقتی این گونه نقد و بررسی نشود، نتیجه این مواجهه‌ها دمه خواهد شد و نه برخورد اصولی.

به قرآن نگریستن امر خوبی است، این کار را تنها آقای مجتهد شبستری نکرد، بلکه مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی هم کرده و حتی قرآن را به صحنه عمل اجتماعی آوردند. شریعتی و مجاهدین نیز چنین دستاوردی داشتند و سوره‌هایی از قرآن را تفسیر کردند، اما این آگاهی‌ها به صورت سنت فکری مستمری در نیامده است. یکی از علل آن به کار گرفتن این کلید فهم‌ها بویژه پس از، از مد افتادن آنهاست، برای نمونه عقلانی کردن متن قرآن با کلید فهم ارسطویی. اگر شما به تعامل خفا با انسان در قرآن توجه کنید، در درون آن انواع عقلانیت موج می‌زند که این عقلانیت‌ها الزاماً فلسفی نیست.

فکر نمی‌کنید این که آقای مجتهد شبستری از یک سو هرمنوتیک را می‌پذیرد و از سوی دیگر توحید را، می‌خواهد تعاملی مثبت میان توحید و هرمنوتیک برقرار کرده و به صراحتی با هرمنوتیک برخورد تنهایی بخش داشته باشد؟

لحن می‌پذیرم که تلاش آقای مجتهد شبستری، تلاش یک انسان موجد برای حلف برداشتهای جزمی از متن است، در عین حال فردی است که قصد دارد به معضلات مطرح شده پاسخ دهد، اما اعتقاد ندارم روشی که برگزیده بتواند به آن معضلات پاسخ دهد. پیش از این گفتیم میان روشنفکران مسلمان انسجام میان ادعا، روش و نتیجه مطرح است. حتی در این مورد اقبال لاهوری هم موفق نشده، چرا که باید میان ادعا، روش و نتیجه رابطه‌ای باشد. ما دو راه داریم: نخست روش آموزش‌های جاری سنتی که با حاکم کردن منطقی ارسطو بر متن به القاط کامل کشیده شده و در عمل متن به حاشیه می‌رود. از صدر اسلام تاکنون نیز روشنفکرانی تعامل میان روش و متن را برقرار کرده‌اند، مانند ملاصدرا، سهروردی، حتی اخوان‌الصفا و جریان‌های اسماعیلیه در برخی مقاطع و برخی متفکران شیعه و سنی در آن دوران. تلاش دیگری هم شده که به‌ظاهر تلاشی تقاطعی است، ولی به قصد خروج از القاط صورت گرفته است. البته برای خلق اندیشه ناگزیر از القاط هستیم، ولی باید همه اینها به مبنای محکمی ختم شود تا بتوان به تولیدی دست یافت. به نظر من راهی که آقای مجتهد شبستری می‌رود به تولیدی خلاق نمی‌انجامد، اما حسن روش ایشان این است که به القاط کاملی که در بالا اشاره شد نمی‌انجامد، چرا که یک‌سری از ملاک‌های قرآن سوره کارشان است و قرآن را کنار نگذاشته است. روشنفکران مذهبی این امتیاز را بر آموزش‌های سنتی

دارند که قرآن مدار تر هستند.

در این گفت و گوی مختصر ما قصد آسیب شناسی این روش ها را داریم و نمی خواهیم به طور کامل این روش ها را نقی کنیم. هدف ما برشمردن نقاط قوت و ضعف یک باور یا بینش و روش است. روال و روش این است که روشنفکران مذهبی به سراغ آیاتی از قرآن می روند، اما در آموزش های جاری سنتی عمدتاً به احادیث و روایات اکتفا می شود، برای نمونه در مسئله چند همسری به استناد دو یا سه حدیث از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) اجازه گرفتن از همسر اول را قبول ندارند، در حالی که روح حدیث این روش نیست. خانم دکتر صدیقه و سمفی روی این موضوع کار کرده است. در حالی که آن دیدگاه بالا چندان قرآن مدار نیست. متناسب با روح آیه ای که می گوید اگر نمی توانید میان دو زن عدالت را برقرار کنید، یک شکل حقوقی مقرر شده که شرط اجازه زن اول لازم است که اگر اجازه بدهد، عدالت برقرار می شود و می توانید از دواج کنید، در حالی که دیدگاه مقابل به استناد چند حدیث و برداشت نادرست از آن گفته اند چه کسی گفته باید اجازه بگیرید. روح قرآن ارجحیت دارد یا حدیث؟ امروز بسیاری از فقهاء قرآن را با یک سری قید و بندهای حقوقی می فهمند و گاهی این قید و بندها تنها شکل است و کاملاً بر محتوا غلبه یافته است. اگر عدالت و رزیدن اصل است و عدالت، تنها امری مادی نیست و عاطفی هم هست و قرآن هم بر آن تأکید دارد که شما هرگز نمی توانید عدالت را برقرار کنید، پس جایگاه این نظر به استناد چند حدیث چگونه است؟ امام صادق(ع) در حدیث آورده شروط نامعقول نگذارید، حال باید پرسید از جمله شروط نامعقول نگذارید، چگونه می توان برداشت کرد که زن نباید برای شوهرش شرط بگذارد تا زن دوم نگیرد یا این که مرد از زنش برای گرفتن زن دوم اجازه نگیرد.

پس تأویل در اینجا کمک می کند تا ما متوجه شویم روح قرآن به سوی عدالت است و قوانین برای اجرای عدالت و کاستن از ظلم و ستم و کاهش فاصله هاست. در این صورت شما راحت تر می توانید با احادیث هم برخورد کنید.

شما اشاره کردید که قرآن مدعی است عنصر زمان را در نظر دارد، ولی ما شاهد هستیم متدلوژی هایی که به عنوان کلید فهم به کار می روند هیچ کدام ادعای دیرگرفتن زمان را ندارند. آیا فکر می کنید متدلوژی ای وجود دارد که زمان هم در آن جایگاه مناسبی داشته باشد؟

در هرمنوتیک از این نظر متواضع تر است و می گوید متن به میزان فهم خود شما سخن می گوید. بحث هرمنوتیک این است که انسان در زمان و مکان زندگی می کند و محدودیت زمان و مکان و برداشت بر آن وجود دارد. در فلسفه تحصیلی و فلسفه

پوزیتیویستی، این نگاه حاکم بود که می خواهیم کلید فهم جهان را بیابیم که این کلید، جهانشمول است، ولی در نگاه هرمنوتیکی این نگاه حاکم نیست.

مشکل ما با نگاه هرمنوتیکی در لحاظ نکردن زمان و مکان نیست، بلکه در لحاظ نکردن مبناست، چرا که هرمنوتیک مدرن در نهایت هیچ مبنایی را نمی پذیرد، از این رو گفت و گو غیر ممکن می شود. وقتی قرآن تجربه شخصی پیامبر شود، من با چه مبنایی می توانم با مسلمان دیگری گفت و گو کنم؟ در حالی که دیگر پیامبران و بزرگانی در تماس با کانون قدسی جهان، به تجربه واحد یا نزدیک رسیده اند در این صورت می تواند به اشتراک کلی و امور متنوع رسید که از نگاه هرمنوتیک مدرن دور می ماند.

مبنای آن جهان است، او می گوید قرآنت نبوی از جهان جهان واقعی است و ظلمتی و قوابلی دارد. واقعیت گرایی که در این موج می زند.

قرآن، آیه ای از آن جهان است. وقتی شما این آیه را تجربه یک نفر بشوید در عمل برای تجربه دیگری باید متن را دور بزنید. در نتیجه متن های مدعی زیادی به وجود می آید در حالی که در تاریخ این گونه نیست، اما مهم این است که فردی می تواند بگوید که اگر این تجربه نبی است، من چرا باید آن را قبول کنم. تجربه نبی، تجربه خود اوست، من که با وی تفاوت زمانی و مکانی دارم، چرا باید متن موجود که تجربه اوست را محور قرار دهم؟ یا حتی بدون جزمیت با آن تعامل کنم؟ ببینید این گونه است که متن از محوریت خارج می شود. اما این کشمکش روشنفکری است، در حالی که متن در میان مردم همچنان محوریت دارد و برداشت های صواب و نامصواب از آن می شود، اما با نگاه هرمنوتیکی دیگر موضوعیت و محوریت متن برای بقیه اختیاری می شود در حالی که آقای مجتهد شبستری در نتیجه کار هم وثاقت و هم اعتبار و تجربه پیامبر را باور دارد، این باور با آن روش و متد همخوانی ندارد.

آقای مجتهد شبستری به تأویل چه در قرآن، چه در ایران پیش از اسلام (متون زرتشتی) و چه در اندیشه متفکران مسلمان توجهی نداشته است، چرا که اگر تأویل شرق ادامه می یافت و غنی سازی می شد، با هرمنوتیک غربی رابطه خلاق برقرار می کرد

ما این نتیجه گیری شما اگر متن تجربه نبی باشد، انباشت تجربه هم در روند علمی وجود دارد و بدین تویب متن دور زده نمی شود.

تلفظ داشتن به انباشت تجربه علمی در این مورد کارایی ندارد، قرآن کتابی است که برای مؤمنان محوریت دارد. اگر زمانی این محوریت از دور خارج شود، گفت و گو الزام آور میان مؤمنان و مسلمانان امکان پذیر نیست. برداشت های متفاوت از قرآن، با انباشت تجربه علمی که گاهی هم تجربه گذشته را نادیده گرفته یا ابطال می کند تفاوت دارد. متون مقدس ضمن همپوشانی و همدرکی، با یکدیگر تفاوت دارند و این ویژگی را در پارادایم های فکری گوناگون حفظ کرده اند. انباشت تفاسیر از متن قرآن به خلق متن جدیدی نمی انجامد، اما انباشت تجربه علمی به خلق متن علمی جدیدی می انجامد که متن علمی گذشته را با اعتبار یا مورد بی توجهی قرار می دهد.

این ویژگی در متونی که تجربه هم نیست تاحدی وجود دارد، اما در متون بزرگ و مقدس این ویژگی بارزتر است. تحول فهم ما از زیستن، موجب خلق متن جدید نمی شود، بلکه به شرط ایمان داشتن محوریت متن باقی می ماند، به عبارتی عنصر باور و ایمان در کنار یکدیگر محوریت تورات، انجیل و قرآن را تحت تأثیر قرار نداده، اما در تجربه علمی این گونه نیست. البته باید قبول کنیم که ادیان جدیدی آمده و پیروانی پیدا کرده اند، اما این ادیان جدید باز در برخی از تبیین های کلان همانند ادیان قدیم هستند. این همه اشتراک با وجود تنوع، موضوع متون دینی را با متون علمی متفاوت می سازد. جامعیت متون مقدس جای تأمل دارد. همین ادیان جدید پیروان خود را مجاز به خلق متن جدیدی نمی دانند.

همچنین توجه کنیم که هرمنوتیک در برابر جزمیت انباشت علمی بود که قد علم کرد، انباشتی که معتقد بود به شناخت واحد یگانه و همسان خواهد رسید و می تواند در همه جوامع برای همگان، جهان، انسان و جامعه راه شکل مساوی بشناساند.

اما همین هرمنوتیک که به این باور حمله کرد، در مورد زبان به افق بی بنیاد رسید. همان گونه که گفتیم اندیشه غربی دو تقابل عقل استدلالی و عقل حیاتی و شد کرده است، با تعدیل بل ریکور مذهبی رویه رو شد. این تعدیل چه بود؟ ریکور با نقد هایدگر که وی بیشتر به نقد جزمیت مدرن می اندیشید، تلاش کرد توضیح دهد درک کلی از حقیقت وجود دارد، اما این حقیقت به طور جامع و کامل برای کسی شناخته شده نیست. مثال وی در این مورد در خواسته موسی نبی از خداوند در صحرائ سینا بود که بنی اسرائیل به دلیل گناهان نمی توانستند به سرزمین مقدس وارد شوند. موسی نبی از این قاعده بستی نبود، اما در برابر خواستش او از خداوند، خدا به وی گفت بالای کوه صیون برود و از آنجا سرزمین مقدس را ببیند. این

تمثیل از نظر پل ریکور، نشانی از شناخت حقیقت کلی می‌دهد، اما همه اجزا و ابعادی آن را شامل نمی‌شود. از نظر من ریکور از هرمنوتیک گامی به سوی تأویل برداشته، اما به هر صورت باز هم تأکید می‌کنم که هرمنوتیک مدرن در سیر خود به افق بی‌بنیاد می‌رسد، چرا که بر تفاوت، بیشتر تأکید دارد تا اشتراک در حالی که تعامل میان موارد اشتراک و تفاوت است که می‌تواند مفهوم خلاقانه به هرمنوتیک بدهد.

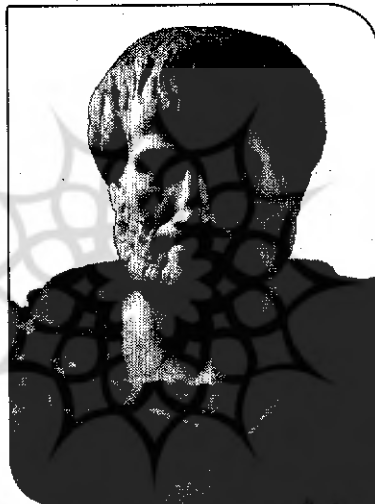
به نظر من در این باره آقای مجتهد شبستری با نگاه هرمنوتیکی - نه تأویل - به متن قرآن نگاه می‌کند. اگر برخی از پیامبران و عارفان در تمام با کانون قدسی جهان، به درک‌های مشترک اما متنوعی رسیده‌اند، ولی در اینجا آقای مجتهد شبستری به جای تکیه بر تجربه پیامبر - به عنوان متن محصول این تجربه که در ادامه نگاه هرمنوتیکی است - می‌باید به اشتراک تجربه‌ها توجه می‌کرد و نگاه خود را به عامل اصلی این اشتراکات متنوع هم معطوف می‌کرد. این عامل، ویژگی مشترک نوع بشر است که افراد متفاوتی را به درک‌های واحد می‌رساند یا این که همان خدایی که شخص وار نیست، در پاسخ به تمنای آدمیان و در تعامل خلاق نوع بشر تجربه‌هایی را تکراری اما نامکرم ایجاد می‌کند. به عبارتی نحوه تأثیر گذاری، مربوط به زاویه روش و متد است که نوع نگاه و تبیین را تعیین می‌کند و وجوهی را برجسته یا غیر برجسته می‌سازد. با ایسن وصف چرا تنها انسان‌های خاص این تجربه مشترک را تکرار کرده و در عین حال برای دیگران باورمندی می‌کنند.

اکبر شاه‌هندی تلاش کرد تا تأویل میان متون مسلمانان و باورهای برهمنی تعامل ایجاد کند، این تعامل بر مبنای اشتراکات بود که این رفتار هم نوعی جزمیت‌شکنی بود، یعنی همان مقصودی که آقای مجتهد شبستری دارد، اما هرمنوتیک به منظور فهم عقلانی متن، تبعات خاص خود را بر محصول خود می‌گذارد.

این تأثیر به اندازه‌ای است که متفکر در عین دست‌بندی آیات قرآن در مورد طبیعی و اجتماعی بودن و توضیح این که عدالت تبیین شده در رابطه پدیده، جهان و جامعه، همانا فهم پیامبر بوده است، از اشتراک این تبیین‌ها در میان پیامبران غفلت می‌کند و این در حالی است که امر مشترک در عین تنوع به دلیل اشتراک باید مورد توجه قرار گیرد. هدف از رسالت انبیا، فهم و درک از عدالت اجتماعی، اعتقاد به خداوند و توصیه به اعمال خوب برای تحقق ایمان و موارد مشترک دیگر، توجه از منحصر به فرد بودن تجربه پیامبر به مشترک بودن تجربه پیامبر این را می‌رساند که در قرآن نیز این اشتراک مورد توجه قرار گرفته است.

همچنین قرآن دارای نکاتی است که صرفاً تبیین ویژگی ادبی و گفتاری و نظریه زبانی خاص قابل تبیین به عنوان تجربه شخصی پیامبر در نتیجه تماس با

**نوگرایی مبتنی بر این است
که وقتی بر سنتی سوار
شویم، ببینیم چه چیزی را
می‌خواهیم نو کنیم. امروزه
مشکلی که میان روشنفکران
مسلمان وجود دارد این است
که آنها سنت را ثابت گرفته‌اند
و همواره فکر می‌کنند که
نسبت به سنت، نوگرایی
می‌کنند در صورتی که خود
سنت یکپارچه نبوده است**



کانون قدسی هستی نیست، برای نمونه سخنان قصار و خطبه‌های حضرت محمد (ص) تفاوت عمده‌ای با ساختار کلامی قرآن دارد. این تفاوت را چگونه می‌توان تحلیل کرد. اگر پیامبر زمانی در اثر تماس با کانون قدسی سخن گفته که نتیجه آن آیات قرآن است و در زمان‌هایی تجربه خود را گفته است؛ در نتیجه باز مجتهد شبستری در تبیین خود دچار اشکال می‌شود، چون به دوگانگی شخصیت می‌رسد. این دوگانگی با تبیین هرمنوتیکی نمی‌خواند، چرا که در تبیین مجتهد شبستری برای فهم عقلانی متن از فهم عقلانی کلمات قصار پیامبر و خطبه‌های وی غفلت شده است. در این مورد فراوان می‌توان مثال زد.

در خاتمه باید اشاره کنم که مجتهد شبستری اعتقاد دارد هر کس تلاش کند به همین فهم می‌رسد. بعد هم می‌گوید اگر صادق باشد به اصالت متن پیامبر می‌رسد، یعنی او قرآن را مورد گفت‌وگو قرار داده است. ایشان معتقد است اگر در عمل یک انسان هم مسیر موحدانه‌ای داشته باشد، به صدق پیامبر نبی

می‌رسد، برخی معتقدند خود وحی و ناطق نبی‌بود، اما آقای مجتهد شبستری می‌گوید کسی که سیر کند اساساً این را به دست می‌آورد. مسئله این است که بدین گونه به نتایج جزئی نرسند. به نظر من مسئله مهمتری در تلاش آقای مجتهد شبستری وجود دارد و این است که از راه‌های راحت‌تر و عقلانی‌تری می‌توانستیم به آن برسیم، که همان تأویل است. بسیاری از روشنفکران مسلمان بدون این که در محوریت متن سؤال ایجاد کنند، نتایج عینی‌تر و عدالت‌طلبانه‌تری از آقای مجتهد شبستری گرفته‌اند، ضمن این که میانی‌ای هم برای گفت‌وگو قائل شده‌اند، این ویژگی در اندیشه آقای مجتهد شبستری نیست.

در این راستا باید با گروه‌های اندیشه‌های مختلف مانند نحله علم‌الدینی، هواداران اندیشه شریعتی یا مهندس بازرگان و یا مجاهدین، نحله قائلین فلسفه تحلیلی و عرفان و نحله کیان گفت‌وگو کرد. این گفت‌وگوها می‌تواند در سه مورد متداولی آنها، ادعای آنها و دستاوردهایشان باشد و این که بر متداولی‌های مطرح شده چه قیدهایی گذاشته شد، چرا استمرار نیافت و توارث پیدا کرد یا نه؟ دیگر این که نتایجی که از روش و ادعا مرتب شد چه بود؟ با این آسیب‌شناسی شاید بتوان به سنتز برتری رسید. جریان روشنفکری در ایران تلاش می‌کند از غرب اندیشه‌هایی را بگیرد، از نقاط عبور کند و به درکی درست‌تر برسد، ولی انقطاع‌ها به آن ضربه زده است. هرمنوتیک و دیالکتیک بدون نقد پیشین، سنتی فکری به بار نمی‌آورد. نوآوری زمانی امکان دارد که شما سنتی فکری در پس آن داشته باشید و گرنه نوآوری نسبت به چه چیزی خواهد بود؟ غرب در ادامه سنت فکری خود نوآوری کرد. از فلسفه مسیحی و آگوستین قدیس و ارتباط آن با فلسفه یونان به وسیله آکوئیناس قدیس و سپس عصر رنسانس که دگردیسی ایجاد می‌شود و فلسفه عقلی به وجود می‌آید و...

اما این انقطاع سنت فکری در ایران موجب شده ما نتوانیم به این محصول برسیم. ما دست کم باید سنت فکری خود را ادامه دهیم تا بتوانیم خلق کنیم. پیگیری این روند در گفت‌وگوهای نشریه چشم‌انداز ایران می‌تواند برای ادامه این بحث‌ها بسیار مفید باشد.

«مبداست که در گفت‌وگوی بعدی به تفصیل به بحث تأویل، لیس، استقرا و تمثیل قرآنی پرداخته و مرز میان عقلانیت وحی و عقلانی کردن وحی را روشن کنید»

بی‌لوث:

۱- درک بدگست از دیالکتیک تا هرمنوتیک (۱)، گفت‌وگو با نقی رحمانی، چشم‌انداز ایران، شماره ۴۰، هرمنوتیک مدرن؛ برآمدن از متون به زندگی (۲)، شماره ۴۱، تعامل تأویل با تفسیر (۳)، شماره ۴۲ و چگونگی تعامل تأویل با هرمنوتیک (۴)، شماره ۴۳.